روزنامه شرق

شنبه ● ۱۱ خرداد ۱۳۹۲ ● ۲۱ رجب ۱۴۳۴ ● ۱ ژوئن ۲۰۱۳ ● سال دهم ● شماره ۱۷۴۷ ● ۱۶صفحه

روزنامه شرق
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۳۶ اذان صبح فردا ۴:۰۵ طلوع آفتاب ۵:۴۹

«کلید شکسته» کیمیایی به کدام مرد می‌رسد

مهر: «مسعود کیمیایی» که به تازگی پروانه ساخت فیلم سینمایی «کلید شکسته» را گرفته است، به دنبال بازیگران اصلی این فیلم‌سینمایی است. پیش از این نام «پولاد کیمیایی» و «لیلا حاتمی» برای بازی در این فیلم منتشر شده بود. مهران مدیری، رضا عطاران و حمید فرخ‌نژاد سه گزینه‌ای هستند که مسعود کیمیایی برای بازی در یکی از نقش‌های فیلم خود در نظر دارد اما هنوز درباره انتخاب یکی از این سه بازیگر به نتیجه قطعی نرسیده است.

نقد فرهنگ

نه برفی، نه کاجی

روبرت صافاریان

● «برف روی کاج‌ها.» این نام چه انتظاری به‌وجود می‌آورد در بیننده‌ای که هنوز فیلم را ندیده، اما شنیده است فیلم سیاه‌وسفید است، ریتم کندی دارد، موسیقی بسیاری از صحنه‌های آن را همراهی می‌کند و در کانونش زنی جای گرفته است که ناگهان متوجه می‌شود شوهرش به او وفادار نیست. انتظار من این بود که با فیلمی روبه‌رو خواهم بود از نظر بصری غنی. خیابان‌هایی با درختان کاج که آدم‌های فیلم زیر آن راه می‌روند و برف می‌بارد. یا منظره‌های طبیعی برف‌گرفته با همراهی موسیقی حزن‌انگیز. شاید پارکی با درختان پوشیده از برف. به هر رو فیلمی که مکان و موسیقی در آن هویت خواهند داشت، فضا می‌سازند و یک‌جور دنیای درونی زن تنهامانده را بیان می‌کنند.

اما در عوض با فیلمی روبه‌رو شدم که تقریبا همه‌اش در آپارتمان می‌گذشت و در آن از شهر، کوچه یا طبیعت، اصلا خبری نبود. این آپارتمان دست‌کم می‌توانست در طبقه بالای ساختمانی باشد با چند پنجره و چشم‌اندازهای مختلف. من حدس می‌زنم یکی، دو صحنه انتهای فیلم که ساختمان محل سکونت نریمان (جوانی که زن تنها به‌تدریج به او علاقه‌مند شده است) را نشان می‌دهد، در فیلمنامه نبوده‌اند. نام فیلم هم ربطی به برف و کاج نداشته است. احتمالا یکی از روزهای فیلمبرداری برف آمده و چند نما هم از خانه روبه‌رو و درختان جلوی آن از توی پنجره گرفته‌اند که بعدها تصمیم گرفته شده از آن استفاده کنند. تصمیم سیاه‌وسفید بودن فیلم هم در همین مرحله گرفته شده است.

خواننده بی‌حوصله خواهد گفت با حدس و گمان که کار پیش نمی‌رود. چه می‌خواهی بگویی. حق با اوست. شاید حدس من درست نباشد. اما غرض من این است که بگویم نماهای برفی آخر فیلم با بدنه اصلی آن خوانایی ندارد. بدنه اصلی فیلم کاملا در چارچوب درکی از فیلمنامه‌نویسی نوشته شده است که مهم‌ترین ملاک موفقیت یک فیلمنامه را درست بودن جفت‌وبست‌های آن می‌داند و شخصیت‌پردازی و حس در آن در مرحله بعد می‌آیند. می‌خواهم بگویم نام فیلم و سیاه‌وسفید بودنش و تمرکز آن بر شخصیت اصلی، به ساخت فیلمی نینجامیده که ما را لحظاتی با دنیای اندوهگین شخصیت تنهای فیلم همراه کند.

یکی از دلایل این امر حضور شخصیت‌ها و صحنه‌هایی است که مرتب خلوت ما و قهرمان فیلم را به‌هم می‌زنند. مثلا کل انگیزه حضور پررنگ و شلوغ مریم دوست رویا (زن اصلی فیلم) چیست؟ او چه کمکی به درک درونیات رویا می‌کند؟ همین‌طور حضور زن همسایه و مادر رویا؟ برخی صحنه‌ها انگار درست شده‌اند تا بیننده را از تمرکز روی رویا دور کنند. دو زن در خانه درباره خیانت شوهر یکی‌شان با هم حرف می‌زنند در حالی که مرد تعمیرکار دارد شوفاژها را هواگیری می‌کند. این موقعیت قرار است کدام لایه از شخصیت رویا را به ما نشان دهد؟ و جز این است که با ناخوانایی‌اش با رفتار اجتماعی طبیعی آدم‌هایی در آن موقعیت، ذهن ما را پریشان می‌کند. برف روی کاج‌ها می‌خواهد چندان رویدادمحور نباشد، شخصیت‌محور باشد. اما شخصیت‌های اصلی آن همه به شدت ناپرورده‌اند. ما نمی‌فهمیم که رویا دچار چه کشمکش‌هایی است. تصمیم او درباره طلاق یک‌جور خارج از پرده اتفاق می‌افتد. اما حضور درازمدت این شخصیت بر پرده و بازی مهناز افشار کمک می‌کنند تا دست‌کم از بیرون با او اُخت شویم. آشکار است که فیلم می‌خواهد ما همراه رویا این موقعیت را تجربه کنیم و از دید او به ماجرا بنگریم. اما آیا این به آن معنا نیست که شخصیت‌های دیگر کاملا منفعل باشند و دیدگاه آنها را نداشته باشیم. شخصیت سراپا تقصیر شوهر رویا که هیچ چیز از آن نمی‌فهمیم از نظر شخصیت‌پردازی مهم‌ترین نقطه‌ضعف فیلم است. بالاخره او هم دلایلی داشته است. باید اینها بیان شوند تا تنشی، کشمکشی اتفاق بیفتد.

صحنه‌ای هست که در آن دوست نسرین به رویا می‌گوید تعجب می‌کند که او چطور اینقدر خونسرد است. این آن نکته‌ای است که می‌توانست به محور اصلی فیلم بدل شود. رویا درواقع با شنیدن خبر رابطه علی با زنی دیگر، شوکی اولیه را تجربه می‌کند، اما زود متوجه می‌شود که چیزی از دست نداده است. با دست‌ودلبازی شوهر، شاید حتی وضعیتش بهتر هم شده باشد. به همین خاطر هم هست که خیلی ناراحت نیست. کشف همین نکته، اندیشیدن تمهیدات و موقعیت‌هایی که می‌توانست این وضعیت را بیشتر باز کند، همین نداشتن حس حسادت، بی‌تفاوتی، انفعال، تسلیم یا ترکیبی از همه اینها، می‌توانست پرورده شود و در این راه موسیقی، سیاه‌وسفید نوستالژیک، طبیعت و بارش آرام برف بر درختان، می‌توانستند کارکردی داشته‌باشند.

برف روی کاج‌ها از نظر توانایی‌های کارگردانی پیمان معادی، تصویربرداری محمود کلاری و تدوین سپیده عبدالوهاب به‌عنوان حرفه‌های تخصصی نقاط قوت زیادی دارد. اما اینها باعث نمی‌شوند فیلم خوبی شود. آنچه در این میان گم است روشنی کارگردان-فیلمنامه‌نویس است در این‌باره که می‌خواهد با موقعیتی که اندیشیده چه‌کار بکند.

برداشت آخر

عباس کیارستمی در گفت‌وگو با «شرق»:

نگرانی‌ام «آزادی» نیست، «اقتصاد» ایران است

علیرضا امیرحاجبی

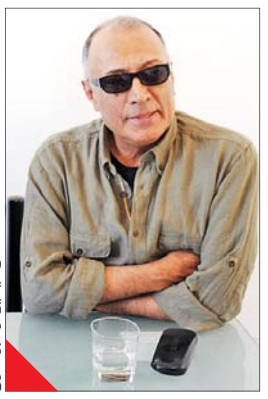

عکس: آیدین رهبر، شرق

عباس کیارستمی کارگردان برجسته کشورمان اخیرا با تشکیل کارگاه‌های فیلمسازی در تلاش است تا با انتقال تجربیات خود در زمینه فیلمسازی و نیز هنرهای بصری از جمله ویدیوآرت به نسل جدید و جوان خطی را از گذشته به امروز و آینده متصل کند. این ایده و تلاش باعث شده است تا وی در طول سال اقدام به برپایی کارگاه‌ها در سراسر جهان کند. وی اخیرا به دعوت جشنواره فیلم هنگ‌کنگ و پروژه سینه‌فان، اقدام به تشکیل کارگاهی آموزشی در هنگ‌کنگ کرد و در حین برپایی بازار هنر بازل (شعبه هنگ‌کنگ) نیز در پانل گفت‌وگویی شرکت داشت.

اما این کارگردان نامی و برنده نخل زرین فستیوال کن دغدغه‌ها و نگرانی‌های فراوانی نیز در زمینه آینده و وضع موجود جامعه ایران دارد. وی در گفت‌وگویی کوتاه با «شرق» می‌گوید: «بین اطرافیانم هیچ‌کس را نمی‌بینم که بارقه‌ای از امید به فعالیت، داشته باشد. این ناامیدی عام باعث شده است تا هنرمندان کم‌کارتر شوند و تولید مطلوبی در زمینه فرهنگ و هنر نداشته باشیم. من نمی‌دانم این وضع تا چه زمان ادامه می‌یابد اما باید کاری کرد تا فضای جامعه از این حالت خارج شود.»

کیارستمی در ادامه می‌افزاید: «فرصت زیادی در اختیار نداریم و آلترناتیو یا جایگزینی هم پیدا نمی‌شود پس باید خودمان تلاش کنیم و به نتیجه‌ای مطلوب برسیم.» وی درباره وضعیت اقتصادی نیز گفت: «این چیزی نیست که تنها من بگویم بلکه حرف و عقیده بسیاری از سیاستمداران داخلی نیز هست که موقعیت مناسبی به لحاظ اقتصادی نداریم.» کیارستمی با طرح یک پرسش نگرانی‌های خود را اینچنین عنوان می‌کند: «من به سرنوشت خودم، کشورم و ملت ایران علاقه‌مند هستم و در حال حاضر نمی‌دانم به کدام‌یک از نامزدهای ریاست‌جمهوری رای دهم. این نامزدها قبل از این هم در جایگاه‌های مختلف مسوولیت‌هایی داشته‌اند و برخی از مشکلات امروز ما ناشی از عملکرد دیروز آنهاست. حال بازهم باید از همین تعداد یکی را انتخاب کنیم. تکلیف ما مشخص نیست. حرف‌های چه کسی را باور کنم؟»

کیارستمی در ادامه با اشاره بر نوع برخورد نامزدهای ریاست‌جمهوری می‌گوید: «گروهی از این نامزدها قول اصلاح امور به شکل کوتاه‌مدت می‌دهند و گروهی دیگر طرح‌های درازمدت دارند اما حقیقت این است که کارد به استخوان رسیده است. نگرانی اصلی من مسایل اقتصادی است که همگان را به اشکال مختلف فلج کرده است. نگرانی من در زمینه آزادی نیست. چون بیش از حد معمول آزادی داریم. شما نمی‌توانید تصور کنید که در برخی کشورها مردم چقدر با احتیاط حرف می‌زنند.»

وی با تاکید بر غیرسیاسی بودن نگرانی‌هایش می‌گوید: «بهتر است کار سیاسی را به مدیران سیاسی واگذار کنیم. پرسش‌های من اقتصادی است چون مهم‌ترین شاخص توسعه یک کشور است و بسیاربسیار مهم. شما هر روز حساب بانکی خود را چک می‌کنید و نه حساب آزادی‌هایتان را. ما در ایران تا حدود زیادی امنیت سیاسی و اجتماعی داریم اما امنیت اقتصادی به هیچ‌وجه؛ وگرنه من نمی‌توانستم الان با شما صحبت کنم.»

مرگ مولف

۱۱ خرداد؛ روز خداحافظی «آندره آرزومانیان»

نوازنده بهترین‌های دهه ۸۰

بابک ریاحی‌پور

در اواخر دهه ۸۰ که آلبوم‌های موزیک بی‌کلام در ایران رواج داشت، اولین همکاری من با آندره در قالب آلبوم «جوانه‌ها» شکل گرفت. البته این آلبوم هم مثل بسیاری از آلبوم‌های آن دوره، جزو موزیک‌های دفن‌شده‌ای هستند که فقط گه‌گاهی صدایشان را در میان وله‌های تلویزیونی می‌شنویم و بس، اما این همکاری شروع بسیار خوبی بود برای آشنایی من با موزیسینی که به معنای واقعی نادر بود. «آندره آرزومانیان» در حوزه حرفه‌ای، یک پیانیست درجه‌یک و توانا بود اما ویژگی شخصیتی مهمش، مهربانی و خوش‌خلقی بود که باعث می‌شد آندره در میان هنرمندان هم‌عصرش متفاوت و ویژه باشد. این آشنایی باعث شد که کم‌کم ویژگی‌های شخصیتی و تکنیکی او را بشناسم و بستایم. اما واقعیت این است که همواره این چهره‌ها با وجود همه استعدادهای ذاتی و فنی، تا پیش از مرگ نادیده گرفته می‌شوند. حالا ما اسم این فرآیند را گذاشته‌ایم «تقدس‌گرایی بعد از مرگ». اینکه آندره در زمان زندگی‌اش با وجود همه مشکلاتی که داشت، یک نوازنده حرفه‌ای پیانو باقی ماند و معروف‌ترین آهنگ‌ها و ترانه‌های دورانش را او نواخته بود آنقدر که باید و شاید ارج نهاده نشده و متاسفانه این خصلت دولتمردان ماست که می‌گذارند، عمر هنرمند به پایان برسد تا بی‌ترس و هراس، از او یاد کنند و چه افسوس که از آندره حتی در این حد هم تجلیل نشد! فرهنگ عمومی و مردم، آندره را به‌خوبی می‌شناسند و حتی اگر او را به نام نشناسند محال است که نوازندگی دلربای او را در «از کرخه تا راین»، «پاییز طلایی» و... از یاد ببرند. حس احترام و عشقی که میان مردم و هنرمند برقرار می‌شود همیشه به‌واسطه خود هنر بوده و لذت‌ها و علاقه‌هایی که مردم را به هنر آرزومانیان متصل می‌کرد هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و هربار با شنیدن صدای پیانواش در بهترین قطعه‌های دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، تازه و تازه‌تر می‌شود. اما این دولتمردان هستند که باید پاسخ دهند چرا در روزهای آخر که او با سرطان بی‌رحم استخوان درگیر بود و به مشکلات بسیاری برخورد کرده بود، هیچ‌گونه حمایتی را از او ترتیب ندادند و گذاشتند سال‌های آخر عمرش را با خاطره‌های تلخ پشت سر بگذارد.

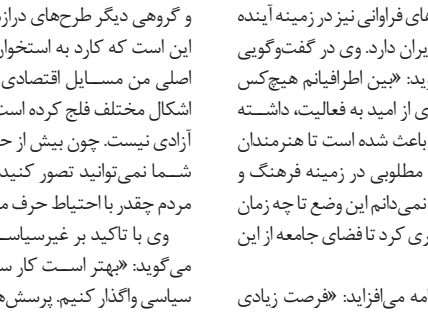

مخبرالدوله

انتشار ترجمه تازه «جلال ستاری» درباره تئاتر

ایسنا: کتاب «جامعه‌شناسی تئاتر» اثر ژان دو وینیو با ترجمه ستاری به‌تازگی از سوی نشر مرکز به چاپ رسیده است. به گفته مترجم، «جامعه‌شناسی تئاتر» یکی از مهم‌ترین آثاری است که به تحلیل تئاتر می‌پردازد و نویسنده می‌خواهد بگوید آرمان تئاتر چیست. ستاری، مترجم و پژوهشگر پیشکسوت تاکنون کتاب‌هایی در حوزه‌های فرهنگ، اسطوره، تئاتر، عشق و پژوهش درباره قصه‌ها تالیف یا ترجمه کرده که تعدادی از آنها به این شرح است: «گفت‌وگوی شهرزاد و شهریار»، «تئاتر و دین»، «پژوهشی در قصه سلیمان و بلقیس»، «شرق در ادبیات فرانسه»، «پژوهشی در اسطوره گیل‌گمش و افسانه اسکندر»، «هویت ملی و هویت فرهنگی»، «پژوهشی در قصه یونس و ماهی»، «رمز و مثل در روانکاوی»، «حالات عشق مجنون»، «پیوند عشق میان شرق و غرب»، «درباره فرهنگ»، «تاثیر سینما در کودکان و نوجوانان»، «عشق صوفیانه»، «سیمای زن در فرهنگ ایران»، «آیین و اسطوره در تئاتر» و «ریشه‌های تئاتر».

احسان گنجی
ehsanganji58@gmail.com

کارتون خواب

پیشنهاد

انتشار کتاب مجموعه کارتون‌های «هادی حیدری»

اولین کتاب مجموعه کارتون‌ها و کاریکاتورهای «هادی حیدری» توسط نشر «نظر» منتشر شد. این کتاب، شامل گلچین صد اثر کارتون و کاریکاتور هادی حیدری است که از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۰ انتخاب شده‌اند که دوره‌های مختلف کاری این هنرمند را در بر دارد. اکثر آثار این کتاب، در روزنامه‌ها و مجلات، منتشر شده و تاریخ انتشار هریک در زیر هر اثر قید شده است. کتاب «هادی حیدری» شامل دو مقدمه به قلم ماشاءالله شمس‌الواعظین (روزنامه‌نگار) و مسعود مهرابی (طراح و کاریکاتوریست و صاحب‌امتیاز و مدیرمسوول ماهنامه فیلم) است. برخی کارتون‌های این مجموعه با یادداشت‌های کوتاهی همراه است که روایت شکل‌گیری آن اثر را شرح می‌دهد. متن این کتاب به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است. این اولین مجموعه کتاب در حوزه کارتون و کاریکاتور است که توسط نشر «نظر» منتشر می‌شود. کتاب کارتون‌های «هادی حیدری» در ۱۲۴صفحه تمام‌رنگی با چاپ نفیس و در قطع جیبی منتشر شده و در تمامی کتاب‌فروشی‌های معتبر سراسر کشور، ازجمله مراکز «شهر کتاب» عرضه می‌شود. پیش از این نیز کتاب دیگری از هادی حیدری با عنوان «ادبیات کاریکاتور ایران در عصر اصلاحات» در سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات «روزنه» منتشر شده بود.

زاویه دید

درباره شایعه به اغما رفتن پروفسور «کاظم معتمدنژاد»

اما تو باور مکن!

پژمان موسوی

سخت است پیشگام علم ارتباطات باشی و خودت سوژه «شایعه» شوی! همان پدیده‌ای که تمام تلاشت را برای به «حاشیه» بردنش به کار برده‌ای و اینک درباره خودت به «متن» آمده است. ماجرا از زمانی آغاز شد که خبر به «اغما» رفتن پروفسور کاظم معتمدنژاد، در روزهای پایانی هفته گذشته ابتدا از سوی یک سایت خبری منتشر و بلافاصله بازتابی گسترده در سایر رسانه‌های خبری یافت؛ خبری که از اساس، شایعه و «سوخته» بود. درست است که دکتر معتمدنژاد در هفته‌های گذشته روزهای سختی را پشت سر گذاشته و حتی یک‌چندی را هم در بیمارستان به سر برده، اما دکتر اینک و در زمان انتشار این خبر با بهبودی نسبی‌ای که در حال عمومی‌اش رخ داده، به منزل بازگشته و حال عمومی‌اش هم رضایت بخش است. تامل‌برانگیز است با چه نیتی خبرسازان، ادعایی قدیمی را که در دوهفته قبل مطرح شده و از سوی هیچ مرجع رسمی‌ای تایید نشده است را اینک و پس از بهبودی حال استاد مطرح می‌کنند و حتی دختر محترم استاد، دکتر رویا معتمدنژاد را به پنهان‌کاری عمدی در این ماجرا متهم می‌کنند؟ کدام پنهان‌کاری؟ یک‌چندی، استاد ناخوش بود و اینک هم با بهبود حالش، مساله از حیز انتفاع ساقط شده است. جالب این است در این گزارش از «یک لشکر» شاگرد استاد انتقاد شده که چرا دکتر معتمدنژاد برای‌شان سوژه خبری نشده است؛ خوب است شایعه‌سازان به همین روزنامه «شرق» نیم نگاهی می‌کردند و ویژه‌نامه مفصلی را که چندی پیش درباره استاد و مقوله آزادی مطبوعات منتشر شد را تورقی می‌کردند یا گزارش مراسم رونمایی از سردیسش را در همین صفحه آخر می‌خواندند؛ مطالبی که جملگی نویسندگانش بر کسالت حال استاد و آرزوی سلامتی زودهنگامش تاکید می‌کردند؛ آرزویی که اینک تحققی نسبی یافته است. اما خبر خوب برای همه اهالی رسانه این است که استاد، با بهبود نسبی حالش، در کنار خانواده و در منزل خود به سر می‌برد و شایعه به اغما رفتنش در این روزها از اساس شایعه است.

قلم انداز

عارفان

سیروس ابراهیم‌زاده

● در سایت حاشیه‌دار «خبر بی‌خبر» آمده است که طالبان به بادکنک‌هایی که جوانان به نشانه صلح هوا کرده بودند و شعار می‌دادند «ما به بادکنک ایمان داریم» تیراندازی نکردند فقط مورد انتقاد قرار دادند. باعث امیدواری است. خیلی تخفیف داده‌اند. وقتی در قدرت بودند فیلم‌ها را می‌سوزاندند، سینماها را آتش می‌زدند و جعبه‌های تلویزیون را تیرباران می‌کردند.

● «نوراله» سرایدار افغانی مجتمع مسکونی «عقیق» صدایی خوش داشت:

«عجب آب و هوایی داره کابل
عجب خواجه صفایی داره کابل
عجب شیر بچه‌هایی داره کابل
ای بگردم عاشقان و عارفان را...»

● می‌دانست نگارنده نوعی «عشق فیلم» و «دیوانه تئاتر» است. می‌گفت:- ما یک گروه هنری داشتیم به اسم «عارفان» که حاجی کامران آکتور معروف مردم افغان هدایت می‌نمود و در جایگاه‌های مختلف مثلا «مکرویان»، «ابن سینا» و «وزیر اکبرخان» تئاتر می‌دادیم و فیلم ساخته می‌کردیم... وقتی جنگ شروع شد قشر ضعیف اول «بدخشان» و بعد کابل را گرفتند... می‌پرسم: قشر ضعیف؟ می‌گوید: قشریون... ما به اینها قشر ضعیف می‌گوییم... آری اینها هنرمندان را خیلی آزار دادند. حاجی کامران توانست فرار کند ولی باقی افراد گروه را گرفتند و به محکمه آوردند. از آکتورها می‌پرسیدند چه رل‌هایی بازی می‌کرده‌اند و به بازیکنی که رل آدم خوب داشت پاپیچ نمی‌شدند. ولی وای به حال آنکه بدها را بازی می‌نمود... گفتم تو را هم گرفتن؟ گفت نه! اگر گرفته می‌شدیم الان زیر خاک می‌بودیم! (به صدای بلند خندید و بعد به سرعت لب‌ولوچه‌اش را جمع کرد.) ولی «خان محمد» برادر مرا به جرم اینکه همیشه در جلد آدم‌های گناهکار می‌رفت اعدام کردند... قاضی‌شان گفته بود هر که بتواند بدها را خوب مجسم نماید حتما جنس خودش بد است.

● «نوراله» ناگهان بغض‌اش ترکید. مثل یک خمپاره دست‌ساز.

الدورادو

جایی برای داوری نیست

نگار حسینی

● باید یک چیزی بشود، اتفاقی بیفتد، پیشنهادی بدهند به آنها که کارشان کشف و اختراع و ابداع است و دستی دارند در امور خداپسندانه، معجونی بسازند اسمش را بگذارند «معجون رهایی». در گام بعد یک دایره‌المعارف واژگان اضطراری درست بکنند_ که هم نسخه چاپی‌اش موجود باشد هم آنلاین_، جلوی عبارت «معجون رهایی» به عنوان توضیح بنویسند معجونی است که صرف یک‌جرعه از آن به طرفه‌العینی انسان را از خطر همه‌گیر «داوری» و «قضاوت» می‌رهاند، خیلی موجز، خیلی جمع‌وجور، خیلی قابل فهم. بعد آنها که کارشان این است و ایجاد جامعه سالم جزو وظایف‌شان تعریف‌شده، این معجون را تولید انبوه بکنند، بریزند توی بازار. «معجون رهایی» از این دوا، داروهایی نباشد که تحریم بهشان می‌خورد و نایاب می‌شود و نسخه پزشک لازم دارد و الخ. اصلا مجانی باشد، بی‌نسخه، بی‌دردسر، در دسترس، مثل همراه‌اول که آدم‌ها هیچ‌گاه تنها نیستند بس که همه جا هست. بعد معجون را بگذارند دم داروخانه‌ها، مردم همین‌طور بروند مثل باقی اقلام ضروری، بی‌حتی مراجعه به داروساز مقیم دواخانه، بگیرندش ببرند خانه، بخورند، یک لیوان آب هم رویش، آب هم نخواهد حتی، بس که دلپذیر ساخته شده باشد این معجون. اصلا بیایند جایزه بگذارند برای آن‌ها که این معجون را می‌گیرند، اسامی‌شان را اعلام بکنند، باهاشان توی تلویزیون ملی مصاحبه بکنند، ازشان بپرسند حالشان چطور است بعد از خوردن معجون، چندچندند با خودشان، با مردم، با دنیا. حتی می‌شود مثل واکسن «بث‌ژ» و «فلج اطفال» و «سه‌گانه» و «دیفتری»، مجانی به مردم داده بشود از همان کودکی، واکسینه‌شان بکند در برابر این هجمه‌ای که بعدها می‌تواند به کل نابود بکند عمر و جوانی خودشان و دیگرانشان را! اصلا بیایند برای آنها که کارشان کشف و اختراع و ابداع است و دستی دارند در امور خداپسندانه، جایزه‌ای تعریف بکنند، درخور، برای ساخت چیزی که قرار است دنیا را نجات بدهد، یک جایزه‌ای هم قرار بدهند برای آن‌ها که داوطلب می‌شوند این جایزه روی‌شان آزمایش شود. چه ایرادی دارد؟ تاثیرش از کشف داروی ضد فلان و ضد بهمان بیشتر است، بلکم آنقدر موثر باشد که مردم دیگر مریض نشوند، ناخوش نشوند، دربه‌در بیمارستان و مطب و بیمه و رشوه و زیرمیزی نشوند. معجون رهایی ساخته بشود، آن وقت دنیا جای بهتری می‌شود برای زندگی، «لاریب فیه».